

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۹

دردمندان تو از درد دوا یافته اند
زهر نوشان تو از زهر شفا یافته اند
عاشقان چشم نیاز از همه جا دوخته اند
تا که گم کرده خود را همه جا یافته اند

بارها گشته مقابل مه و خورشید به هم
هر دو آینه ز یک نور صفا یافته اند
طاق ابروی تو براهل نظر حق دارد
قبله راست از این قبله نما یافته اند
دل مردم تو به دست آر و نشان گیر برو
خرم آن قوم که راهی به خدا یافته اند
وقت مرغان گلستان قناعت خوش باد
که زبی برگی خود برگ و نوا یافته اند
تا پریشان نشوی خاطر جمعت ندهند
بی دلان این نظر از زلف دوتا یافته اند
با همه مطلب دل را به زبان عرض مکن
تا گذشته است به خاطر همه را باد فنا یافته اند
منکر گوشه نشینان خرابات مباش
توجه دانی که در این گوشه چها یافته اند
مگذر از آب و هوای در میخانه عشق
خرم آن آنان که در او نشو و نما یافته اند
جان فشان در میخانه دل شو مجذوب^{۱۴۴}
دردمندان همه زین خانه شفا یافته اند

از حضرت صادق (ع) نقل است که چون حضرت رسول از مکه هجرت نمود به سوی مدینه ده سال در مدینه توقف کرد و حج به جا نیاورد تا آن که سال دهم خداوند عالم این آیه را فرستاد.

واذنفیالنا سبالحجیاتو کر جالاولعلیکلضامریاتینمنکلفجمعیمیق^{۱۴۵}

پس آن جناب امر کرد مؤذنان را که اعلام نمایند به همه مردمان به آواز بلند به اینکه حضرت رسول در این سال به حج می رود پس مردم مطلع شدند بر حج رفتن آن حضرت هر که در مدینه بود و در اطراف مدینه و اعراب بادیه نامه ها نوشتند به سوی هر که داخل شده بود به دین اسلام که رسول خدا اراده حج دارد هر که طاقت

۱۴۴- مجذوب: تخلص شاعر است .

۱۴۵- آیه ۲۷ سوره حج: و مردم را ندای حج ده تا پیاده به سوی تو آیند و سوار بر مرکبهای لاغر شده از هر دره عمیق و راه دوری می آیند.

حج دارد حاضر شود پس همه حاضر شدند بنا به روایتی هفتاد هزار و بنا به روایتی صد هزار نفر جمع شدند چهار روز از ماه ذالقعده مانده بود که حضرت بیرون رفت از مدینه و چون به ذی الخلیفه^{۱۴۶} رسید اول زوال شمس بود مُحرم شدند به احرام حج و عزم نمودند بر حج تنها که عمره در آن داخل نباشد زیرا که حج تمتع هنوز نازل نشده بود چون (ذی الخلیفه) پدیدار شد تلبیه^{۱۴۷} گفت و روز چهارم شهر ذالحجه داخل مکه معظمه شد.

در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا محمد خداوند سلام می رساند می فرماید که من قبض روح نکردم هیچ پیغمبری را و هیچ رسولی را مگر بعد از تبلیغ شریعت و تکمیل حجت و رسالت خود و از آنها دو چیز بزرگ مر تورا باقی است که باید به قوم خود برسانی یکی فریضه حج و دیگری فریضه خلافت. خلاصه چون پیغمبر از فریضه حج فارغ شد و در عرفات وقوف نمود باز جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند سلام می رساند و می فرماید که اجل تو نزدیک شده و عمر تو به آخر رسیده وصیت خود را پیش انداز و آنچه علمی که نزد تو است همه را تسلیم کن به وصی خود و خلیفه خود علی ابن ابیطالب و او را خلیفه و جانشین خود نما هر که اطاعت او کرده اطاعت مرا کرده است و هر که معصیت او کند معصیت مرا کرده. پس حضرت رسول سئوال نمود از جبرئیل: که یا جبرئیل از خداوند عالم سئوال کن که علی را چه کسی از کید منافقان و مخالفان حفظ نماید.

و انتظار می برد که جبرئیل امین از جانب خداوند جلیل خبر محافظت علی (ع) را از شر منافقین بیاورد.

خلاصه تبلیغ رسالت را تاخیر انداخت تا به مسجد خیف^{۱۴۸} پس جبرئیل نازل شد و امر کرد که عهد ولایت را به ایشان برساند اما وعده محافظت نیاورده بود باز حضرت ختمی مرتبت به تاخیر انداخت تا به کراع الغمیم^{۱۴۹} رسید که در میان راه مکه و مدینه است باز پیام ابلاغ رسید و حضرت تاخیر انداخت تا به غدیر خم رسیدند این بار جبرئیل نازل شد در وقتی که نیم ساعت از روز گذشته بود با نهایت تاکید و مبالغه با ضامن شدن عصمت از شر اعدای، و این آیه را آورد: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک^{۱۵۰}

در آن وقت اول قافله به محفه^{۱۵۱} رسیده بود پس منادیان را رسول امر نمود که ندا کنند که همه مردم در نزد آن حضرت بایستند و برگردانند پیش رفته گان قافله را و برسند آنان که به عقب هستند پس در آن موضع که محل فرود آمدن بود فرود آمدند و آن روز روز بسیار گرمی بود پس امر فرمود که زیر درخت خاریرا رفتند و از چند

۱۴۶- ذی الخلیفه: میقات اهل مدینه و شجره، محل بستن احرام است.

۱۴۷- تلبیه: تلبیک گفتند احرام را تلبیه گویند. از آن در باب حج سخن گفته شده است. تلبیه یکی از واجبات احرام است و به معنای تلبیک گفتن است.

۱۴۸- مسجد خیف، مهمترین مسجد در منطقه مناست.

۱۴۹- کراع الغمیم: نام وادی میان مکه و مدینه. وادی است میان حرمین بر دو منزل از مکه. موضعی است به ناحیه حجاز میان مکه و مدینه جلو عسفان در هشت میلی. این کراع کوهی سیاه است در جانب حره که بسوی آن امتداد دارد.

۱۵۰- آیه ۶۷ سوره مائده: ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شد، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد. خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.

۱۵۱- محفه: هودج مانند چیزی که کهاران بر دوش برند. بارگیر بی قبه ضد هودج. محافه. تخت روان. کزابه. کجاوه. حدج. مرکبی زنان را مانند هودج لیکن قبه ندارد.

جهاز شتر چیزی به شکل منبری ساختند و منادی ندا کرد همه به دور حضرت جمع شدند پس حضرت بالای منبر قرار گرفت و جناب علی ابن ابیطالب را بالای منبر طلبید و دستهای آن حضرت را گرفت و او را بلند کرد به قسمی که سفیدی زیر بغل آن جناب نمایان شد و فرمود: ایها الناس! استاولی بکم من انفسکم؟^{۱۵۲} مردم گفتند: قالو بلی یا رسول الله .

فرمود رسول خدا: منکنتمولا هف هذا علی مولاه اللهم وامنوا لاهو عادم نعدا هوانصر من نصره وواخذ لمن خذله^{۱۵۳}

چنان کرد دست علی را بلند

که از کارش آمد خدارا پسند

نبی دید چون دست او را به دست

عیان دید در دست خود هر چه هست

پس آنکه علی را ستایش نمود

نبی را ستایش خدا را ستود

که این دست در دست من دست او است

دو گیتی از این دست پابست اوست

همه هر چه بود عهد روز الست^{۱۵۴}

به یزدان که یزدان از این دست بست

جهان را از این دست جان بر تن است

خداوند گوید که دست من است

ولی علی العلاء این علی است

علی العلاء این علی را ولی است

نگیرد جز از وی کسی جای من

به جز وی کسی نیست همتای من

به ذات خدا ذات اورهنماست

همه ذکر او ذکر فکر خداست

همه ذکر او فکر ذکر من است

منم از علی و علی از من است

منم هر که مولای او در زمن

۱۵۲- قسمتی از خطبه غدیر: ای مردم! آیا من سزاوارتر و نزدیک تر از شما بر خودتان نیستم.

۱۵۳- قسمتی از خطبه غدیر: آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوند دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد.

۱۵۴- روز الست روزی است که خداوند همه فرزندان آینده حضرت آدم را در عالم ذر جمع کرد و از آن ها پرسید آیا من خدا شما نیستم و آن ها همگی تایید کردند.

علی هست مولای او هم چه من^{۱۵۵}

جماعت دو بزرگوار دو علی را بر سر دست بلند کردند یکی رسول خدا بود که امیر مومنان را بر سر دست بلند کرد دیگری گلگون قبای صحرای کربلا که علی اصغر شیر خواره را بر سر دست بلند کرد و فرمودند: ای قوم اگر به زعم شما من گناه کارم این طفل صغیر گناهی نکرده قطره آبی به لب تشنه اش برسانید احدی جواب آن حضرت را نداد.

تنها همین نه جرعه آبش کسی نداد

آبش کسی نداد جوابش کسی نداد

پیکان تیر سرور دین را جواب داد

آهن به غیرت آمد براصر آب داد

خلاصه اول کسی که دست بیعت به دست علی ابن ابیطالب داد عمر ابن الخطاب بود پیش آمد و دستهای آن جناب را گرفت .

و گفت : بخخلکیاعلیاصبحتوامسیتمولایومولاکلمومنونومونه^{۱۵۶}

و اول کسی که نقض بیعت آن جناب را کرد همین بود که بعد از وفات رسول خدا جسد مطهر پیغمبر خدا را بر زمین گذاشته و از غسل و کفن و دفن آن جناب اعراض^{۱۵۷} کردند و رفتند در سقیفه بنی ساعده^{۱۵۸} و شورایی و نجوایی کردند که نصب وصایت و ولایت و خلافت را از امیر مومنان منع نمایند و به او ندهند و گوساله سامری یعنی ابابکر ملعون را اختیار نمایند آنگاه در این باب صحیفه نوشتند و با مهار منحوسه^{۱۵۹} خود ممه‌ور نمودند این خبر در ظاهر وقتی به امیر مومنان رسید که بیلی در دست داشت و قبر مطهر رسول خدا را هموار می کردند آن بزرگوار بیل را بر زمین گذاشتند و چند آیه تلاوت فرمود که دلالت می کرد بر سوء عاقبت کار آنها فصل فی مقام .

ای امیر عرب ای کآینه عیب نمایی

بر سر افسر سلطان ازل ظل همایی

این نه مدح تو بود نزد خردمند سخندان

۱۵۵- درویش خادم قیری : تخلص: خادمحیات ۱۲۷۰ قمریوی از اهالی قیر و کارزین ، که دو بلوکند از قشلاقات فارس ، بود. در اثر جذبه که بدو دست داد به شاعری روی آورد و اشعاری سرود که در تذکره‌ها نقل است. در اغلب تذکره‌ها داستان شیفتگی وی را ذکر کرده‌اند. صاحب دیوان شعراست .

۱۵۶- تبریک، تبریک، ای ابوالحسن، تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری چه مرد و زن هستی .

۱۵۷- اعراض : روی گردانیدن از چیزی .

۱۵۸- سقیفه بنی ساعده : جایگاه و ایوانی سرپوشیده و دارای سقف در مدینه که مربوط به قبیله بنی ساعده بوده است و مردمان در مشاورانشان در آن گرد می‌آمده‌اند. نام سقیفه بنی ساعده (به عربی :سقیفه بنی ساعده) در میان مسلمانان معروف و مشهور است، به این دلیل که بلافاصله پس از درگذشت محمد پیامبر اسلام، عده‌ای از اصحاب وی که به انصار شهرت داشتند، بر خلاف نظر محمد که در غدیر خمعلی بن ابیطالب را به عنوان جانشین پس از خود انتخاب کرده بود ، در آن محل برای تعیین خلیفه بعد از پیامبر به دعوت سعد بن عبادهرئیس قبیله خزرج جمع شدند و ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند.

۱۵۹- منحوسه : شوم و نافرجام.

که عدو بندی ولشکر شکن و قلعه گشایی
در پس پرده نهان بودی و قومی به ضلالت
حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی
خود چه گویند ندانم که از آن طلعت زیبا
پرده برداری و آن گونه که هستی بنمایی
چه مدیح آرمت ای آنکه تو خود عین مدیحی
چه ثنا خوانمت ای آنکه تو خود عین ثنایی
میزبان در شب معراج تو بودی به پیمبر
علی الله نه ای لیک علی اعلائی
سوخت اندر طلبت جان طراز و نازدم دم
من نگویم که تو معشوق من بی سر و پای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱۰

مانند علی کیست در این چرخ مطبق^{۱۶۱}

داماد نبی شیر خدا صاحب سنجق^{۱۶۲}

دارای زمین نورفلک، باعث ایجاد

مسجود ملک فوق بشر حامل بیدق^{۱۶۳}

۱۶۰- طراز : عبد الوهاب متخلص به طراز یزدی شاعر شعر است .

۱۶۱- مطبق : پوشیده شده از سرپوش .

۱۶۲- سنجق : پرچم ، لوا .

۱۶۳- بیدق : راهنما و هدایت کننده .